

## از خاطرات مرحوم « جان محمد کهگدای » در مکتب امانیه « استقلال »

اعلیحضرت امان الله خان، بعد از حصول استقلال، ب فکر تکثیر مکاتب شده نهضت مدنی و عرفانی را در کشور بوجود آورد. مخصوصاً ساحه معارف وسعت پیدا کرد و مکاتب ابتدایی زیادی در مرکز و ولایات کشور، تأسیس گردید. روابط را با کشورهای اروپایی منجمله فرانسه برقرار کرد و ارباب علم و دانش از خارج استخدام شدند.

علاوه بر دو مکتب « حبیبیه و حربیه » که از تأسیسات پدرش « امیرحبیب الله خان سراج الملت و الدین » و مکتب حکام که از تأسیسات پدر کلانش « امیر عبدالرحمن خان ضاء الملت و الدین » بود مکاتب دیگری بنام « امانیه و امانی » بوجود آمدند که اول الذکر توسط معلمین فرانسوی و اخیرالذکر بوسیله معلمین جرمنی، واری و سرپرستی میشدند.

مکتب امانیه در سال ۱۳۰۱ ش مطابق ۱۹۲۲ م بمدریت محمد اسمعیل خان، افتتاح شد که طلاب آنرا شاگردان مکاتب حبیبیه و ابتدایی شهر کابل تشکیل میدادند. یکی از این مکاتب ابتدایی بنام مکتب « رضاییه » یاد میشد.

« رضا بیک » از جمله مستخدمین فعال و دانشمند ترکی در افغانستان بود. در زمره ابتکارانش، یکی آن بود که زغال سنگ را بقسم « بریکت » با اجاق های گلی به اهالی توزیع کرد و طریق استعمال آنرا به اهالی کابل آموخت. از همین لحاظ، یکی از مکاتب شهر را به افتخار وی مسمی کردند که آن مکتب در باغ یعقوب خان « وزیر دربار غازی امان الله خان » در گذر سید جعفر آغا تأسیس یافت و من که در اندرایی سکونت داشتم، یکی از شاگردان آن مکتب بودم. . . در سر لوحه مکتب این فرد با خط نستعلیق بسیار اعلی تحریر یافته بود :

### جای حصول علم و هنر، مکتب رضاست خاکش به چشم اهل خرد همچو توتیاست

مرحوم علی محمد خان « بعداً وزیر خارجه »، که در آن وقت مفتش وزارت معارف بود، مکتب « رضاء » را به مکتب « امانیه » ضم ساخت و نام رضاء که به آن چندان رضائیتی نداشت، به رضای خاص، علی محمد خان از میان رفت و به تجویز وی، شاگردان مکتب امانیه همه دارای یونیفورم متحدالشکل شدند که از یک نوع تکه پشمی، محصول فابریکه پشمینه بافی وطن، ساخته شده بودند.

هنوز یک و نیم ماهی از تأسیس مکتب نگذشته بود، نمیدانم که ب فکر اعلیحضرت امان الله خان چه گشت که نظر به امر شاه جوان مکتب « امانیه » را از کابل به ارگ جبل السراج انتقال دادند. گرچه به میمنت این اقدام، سراسر ارگ را جهت پذیرایی از طلاب که همه اطفال خورد سال بودیم، چراغان و جشن کرده بودند. ما بچه ها را توسط گادی های رنگارنگ به جبل السراج منتقل ساختند، ولی اکثر ما که بچه های خرد سال بودیم، به این کار راضی نبودیم و بعضی ها سخت گریه میکردند. وقتی از شاگردی در روشنی چراغها پرسیدند : آغا جان چرا گریه میکنی ؟ با گلی پر عقده گفت : مه همونجه خوش بودم ! یک خرد سال دیگر که تصور میکرد به دنیای دیگری انتقال یافته است، گفت : پشت بوبویم دق شدیم ! تعداد ما در حدود ۳۰۰ شاگرد بود.

در آنوقت سید فاروق آغا، که یک شخص فعال، دانشمند و بادسپلین بود، مکتب را اداره میکرد و به شاگردان هم اجازه نمی داد که زود زود جهت شکایت، به اداره مکتب بیایند !

وسایل درسی، ماکولات و امور اداری مکتب امانیه با آنکه از مرکز دور بود، خیلی منظم و با سرشته بود. امور صحی طلاب را داکتر رشیدالدین ترکی مراقبت میکرد. او از جمله داکتران ترکی بود که به افغانستان آمده و در ساحه نخاس کابل منزل و سکنی داشت. مکتب شبانه بود ناشتای صبح « شامل چای، نان خاصه و کلچه » و طعام چاشت و شب نیز مکفی بود. پروگرام تدریسی آن، مانند سایر مکاتب بود، ولی لسان فرانسوی را از ابتدا در پروگرام درسی این مکتب افزوده بودند، مرحوم رحمت الله خان که رحمت حق نصیبتش باد، معلم فرانسوی ما بود دوری

و علاقه به پدر و مادر روز بروز شاگردان را دل‌تنگ ساخته و این وضع مدت دوماه دوام کرد، روزی عضدوله با خانم خود برای خبرگیری فرزند خود « قدرت الله جان که به قدرت خدا کت و مت به پدرش شبیه بود! »

به جبل السراج آمدند و حالت شاگردان را مشاهده کردند و در بازگشت، به حضور اعلیحضرت امان الله خان باریاب و مشاهدات خود را بحضور شان بیان کردند و گفت: اعلیحضرتا! شما پسران خردسال را از والدین شان جدا ساخته به جبل السراج فرستاده اید که بعضی از ایشان در اثر دقت مریض شده اند، آیا نمی شد که مکتب شان در کابل می بود؟

اعلیحضرت در آن لحظه چیزی نگفت و بفکر فرو رفت، ولی فردای آنروز، امر فرمود که مکتب امانیه واپس به کابل منتقل گردد. از این امر و اقدام بجا همه خوشحال بودیم و از خوشی با هم می خندیدیم. هنگام بازگشت در اوایل ماه جدی و هوای سرد زمستان که همه را بعداب ساخته بود، یک شب را در سرای خواجه سپری کردیم درحالیکه دو ماه قبل ما را راساً به جبل السراج بردند. وقتی که به کابل رسیدیم، از آن چراغها و گروپ های رنگارنگ اثری نبود، ولی ما در دل خود چراغان داشتیم.



فراع التعلیمین سال ۱۳۱۴ مکتب عال استقلال ( دروسط معاون مکتب )  
Les diplômés du collège ESTEUCAL pour l'année 1933  
( au centre le vice-directeur du collège )

برای تدریس مکتب « امانیه » که بعداً اعلیحضرت محمد نادر شاه

آنها به لیسه « استقلال » تبدیل کرد، معلمین از فرانسه و ایران خواسته شده بود که معلمین فرانسوی ما « موسیو تنبر، موسیو ژیرار و موسیو فیورن » بودند که اخیر الذکر را فرانسوی ها « ژاغ » صدا میکردند و آنها بسیار با دسیپلین بودند. موسیو تنبر که در دادن « نمبر » به شاگردان بسیار سختگیر بود، علاوه بر معلمی، مدیر مکتب هم بود. خوب بیادم هست که روزی، خانه سامانش داخل صنف ما شد و موسیو تنبر را برای کاری با خود بیرون برد، دقایقی بعد که موسیو تنبر وارد صنف شد، شوخی و غال مغال شاگردان برایش سرسام آور بود. وی با ناراحتی بالای چوکی ایستاد و به شاگردان چنین گفت: « ایکوتی » گوش کنید! « کان له شه نیبه له، لی سوغی دانس! » ( یعنی وقتیکه پشک نباشد، موشها می رقصند )!

یک سال بعد وزارت معارف وقت، مکتب امانیه را توسعه بخشید و طلاب جدید را از سایر مکاتب انتخاب کرده، شامل این مکتب ساخت.

در پروگرام درسی ما هفته یک روز هم درس موسیقی علاوه گردید. خلیفه قربان علی « پدر استاد نتو » ما را موسیقی یاد میداد و من نواختن تنبور را از همان وقت یاد گرفتم. فراموش نمیکنم که وی روزی یکی از خواندن ها را که در مقام « آسا » بود، درس میداد که مطلع آن این بود:

آن روز که پیدایی، مارا اثری بود  
در ذره آینه، غبار نظری بود

آقای ارجمند « ایرانی » معلم تاریخ ما که فوق العاده دانشمند و لایق بود، حتی فرانسوی ها از وی می آموختند، او تاریخ اروپا را به ما درس میداد. بصورت عموم معلمین ما همه ورزیده و صاحبان علم و کمال بودند. و حتی الوسع کوشش میکردند طلاب یاد بگیرند.

سال دیگر که مکتب امانی به لیسه « نجات » ارتقا نمود و معارف کشور بیشتر تقویه گردید، اداره هر دو مکتب « امانیه و امانی » به نام « ریاست مکتبین » در عمارتی مقابل مکتب امانی « نجات » تأسیس و ریاست آن به « ادیب افندی » سپرده شد. در آنوقت، از طرف دولت برای شاگردان - نظر به وضع مالی شان - دریشی و طعام چاشت داده می شد. ساعات درسی و تفریحات و وقت صرف طعام و بازی های سپورتی طلاب، تحت اداره و نظم درست قرار داشت.

در دوره اغتشاش سقوی، مکتب ها بسته و همه لوازم آن به سرقت رسید و ما شاگردان که به مکتب رفتن شوق زیاد داشتیم و یگانه محل تعلیم، بازی و خوشی ما بود، درخانه ماندیم. تا آنکه در سال ۱۳۰۸ ش که اغتشاش خاتمه یافت و مکاتب دوباره گشایش یافت، ما بسیار خوش شدیم و شب از خوشی خواب نکردیم، از طرف اعلیحضرت محمد

نادرشاه فرمانی صادر شد، مبنی بر اینکه بالای جاده ها و جاها نباید نام اشخاص گذاشته شود « البته مرادش امان الله خان بود» از اینرو، مکتب امانیه را به < استقلال> و مکتب امانی را به < نجات > تعدیل کردند که تا ظهور «جمهوریت» به همین نام ها یاد می شدند .

از همصنفی های من در آن مکتب ، محمد ظاهر « اعلیحضرت محمد ظاهرشاه » در زمره شاگردان مکتب حبیبیه بمکتب امانیه تبدیل شد و بعداً در ۱۳۰۳ ش به معیت پدر خود جنرال محمد نادر خان عازم پاریس شد و بقیه را در آنجا تحصیل کرد، محمد داؤد « سردار محمد داؤد اولین رئیس جمهور افغانستان »، محمد نعیم « سردار محمد نعیم برادر محمد داؤد »، جلال الدین طرزی، « قونسل در بمبی و رئیس بین الدول در وزارت خارجه »، اسدالله جان، که از مکتب حبیبیه انتخاب شده بود « سردار اسد الله خان سراج وزیر داخله و وزیر دفاع »، عبدالغنی افضل « بعداً داکتر طب »، محمد اسمعیل علم، « بعداً داکتر طب چشم »، احمد علی کهزاد لایق ترین شاگرد صنف « غالباً گفتان صنف »، جعفر ایوبی شوخ ترین شاگرد مکتب ما « پسر محمد ایوب خان وزیر مالیه امانی » ، محمد سرور آدینه و غیره شاگردانی که اسمای شان بیادم نیست .

چون در این مکتب لسان فرانسوی از صنف اول تدریس میشد از این رو شاگردان زبان فرانسوی را به سویه عالی یاد گرفته ترجمان و فرانسوی زبان های ورزیده ای عرض اندام کرده اند، چنانچه احمد علی کهزاد مؤرخ شهیر کشور و حیدر جان نیسان شاعر شیوا بیان در مقام سر منشیت شاهی در شعبه دارالترجمه، ترجمان های ورزیده ای بودند و مدت درازی در این راه خدمات بزرگی را برای وطن انجام داده اند.



اعلیحضرت محمد ظاهر شاه (پادشاه افغانستان) هنگام تحصیل در فرانسه با سلطان عزیز خان سکرتر سفارت افغانستان در پاریس (پدر آغای استاد سراج الدین وهاج) ۱۳۰۳ هجری شمسی

پایان

د پانو شمیره: له 3 تر 3

افغان جرمن آنلاین په درښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینګه کړئ [maqalat@afghan-german.de](mailto:maqalat@afghan-german.de) یادښت: دلیکني د لیکنيزي بني پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هيله من یو خپله لیکنه له رالیولو مخکي په څیر و لولئ